

درس چهارصد و سی ام

جواب مرحوم آخوند به مبنای متکلمین در اعاده معدوم (۲)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

ثُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ بَعْدَ اتِّفَاقِهِمْ فِي إِعَادَةِ الْجَوَاهِرِ اخْتَلَفُوا فِي الْأَعْرَاضِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ يَمْتَنِعُ إِعَادَتُهَا مُطْلَقاً لِأَنَّ الْمَعَادَ إِنَّمَا يُعَادُ بِمَعْنَى فَيَلْزِمُ قِيَامُ الْمَعْنَى بِالْمَعْنَى.^۱

در این تنمۀ کلامی که مرحوم آخوند نقل می کنند راجع به کیفیت آراء اهل کلام می فرمایند: صحبت اینها در اعاده معدوم برای اثبات معاد جسمانی بود ولی آنها در اعاده اعراض این را قبول ندارند. مثلاً آن خصوصیتی که قائم به افعال انسان است بخواهد بعینه اعاده پیدا کند یا صداهایی که از انسان خارج می شود، اصوات و حرکات. چون در اعاده جوهر اشکال ندارد وقتی که یک جوهر اعاده پیدا می کند بنا بر اینها و با صرف نظر از آن عوارض خارجیه، آن نفس جوهر که همان نفس است و آن بدن اعاده پیدا کند یعنی آن نفس که تعلق به بدن گرفته است در وقت دیگر که در روز حشر باشد بنا بر فرض اینها [اعاده پیدا کند] و مشکلی پیش نمی آید.

اما اگر قرار باشد خود آن اصوات یا اعراض بخواهد اعاده پیدا کند اینها گفته اند که نه، بعضی از اینها نمی شود چون اگر اعراض بخواهد اعاده پیدا کند لازمه اش قیام عرض بالعرض است. آن عرض که در ابتدای مسئله قائم به آن ذات بود اشکالی نداشت به عنوان مستأنف تحقق خارجی و عینی پیدا کند. صوت به انسان و ذات تحقق پیدا می کند و قیام صوت به شخص است یا در حرکات، قیام حرکت به خود ذاتش است، این ایراد ندارد و اگر جوهر بخواهد اعاده پیدا بکند در اینجا مسئله ای نیست چون خود جوهر فی حدّ نفسه در خارج وجود داشته و الآن خود او اعاده پیدا می کند. اما اگر بخواهد همان صداهایی که در سابق هست یا حرکاتی که این شخص در دنیا انجام داده است آن هم بخواهد اعاده پیدا بکند از آنجایی که این صوت قائم به آن صوت در آن دنیا است پس قیام العرض بالعرض می شود و آن حرکت باید قائم به آن حرکت باشد این قیام العرض بالعرض می شود. این ایراد و اشکالی است که اینها در اینجا مطرح کرده اند.

البته جواب آن هم روشن است و جوابش این است که اگر قرار باشد ایراد در این مسئله باشد بنابراین همان عرضی که قائم به جوهر در مستأنف مبتلا بوده است، آن عرض باز هم قائم به جوهر در معاد است و

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۶۲.

دیگر معنا ندارد **قیامُ العرض بالعرض** باشد و اگر قرار قضیه به این است که واقع مطلب را در نظر بگیریم که مسئله از اصل و ریشه مورد خدشه قرار می گیرد.

بعضی ها مطالب دیگری را مطرح کرده اند و گفته اند که آن چیزهایی که منفک از انسان است مثل صداهایی که از انسان خارج می شود و جدا می شود، آنها بر نمی گردند و آنهایی که با انسان است مانند خطورات ذهنی و اوصاف و خصائص ذهنی و نفسی و صفاتی که بر انسان عارض می شود چون قرین با انسان است اعاده پیدا می کنند و نفس با همان شاکله و صفاتی که در دنیا خو گرفته است با همان صفات در روز قیامت ظهور و جلوه پیدا می کند و بین اعراض منفصل و متصل در اینجا قائل به فرق شده اند.

و همین طور بعضی ها آمده اند آنچه را که مربوط به بنده است و مقدور برای بنده است محال شمرده اند و گفته اند: به جهت اینکه اگر بخواهد آن چیزهایی که مربوط به بنده است اعاده پیدا نکند لازمه اش این است که - آدم وقتی این چیزها را می شنود واقعاً خیلی خنده دار است! - آن کارهای شری که در دنیا انجام داده است دوباره همان کارها در عالم قیامت تحقق پیدا کند و یا کار خیری که انجام داده است تحقق پیدا کند در حالی که آن دنیا دار حساب است و دار عمل نیست و این با این دار عمل بودن منافات دارد که چطور «**الدنیا دارُ عملٍ و لا حساب و الاخرة دارُ الحساب و لا عمل**»^۱ این از این نقطه نظر منافات پیدا می کند.

مرحوم آخوند در لابه لای صحبتشان می فرمایند: تصور نکنید که اینها برای اهل تسنن و اینها هستند، نه بابا! اینها از همین افرادی هستند که همین الآن هم در همین **زماننا** **هَذَا** سنه ۱۴۲۵ هجری قمری هم وجود دارند و افکارشان مانند همان افکار است و در همان تخیلات و اوهام و بافتنی های ذهنی خودشان به سر می برند. بعد ایشان شروع می کنند نسبت به هر کدام از مسائل و مطالبی که اینها مطرح کردند و زیاد هم هست [صحبت می کنند] مثلاً اثبات اراده جزافیه، نفی داعی در فعل، تعدد قدماء و چیزهایی که بعداً صحبتش می شود. اینکه اراده پروردگار ممکن است به امر جزاف تعلق بگیرد که معتزله می گویند یا مثلاً **طیر إلى الهواء** می گویند: تکلیف ما لا یطاق [می گویند که] اشکال ندارد یا اینکه نفی داعی که در فعل خدا داعی وجود ندارد حکمت در خلق خدا شاید نباشد چون خدا خواسته است، کرده است حالا چه حکمت دارد یا ندارد آن دیگر دست ما نیست یا اینکه خداوند متعال محلّ کلام نفسی است. قرآن را کلام لفظی می دانند که این یک کلام نفسی دارد و کلام نفسی او در نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم هست و همین کلام نفسی در نفس خدا هم هست؛ یعنی خدا را برای عبارات نفسی ظرف گرفته اند که آن عبارات به واسطه جبرائیل و ملائکه وحی و رسل پروردگار نازل می شوند و در همین حالت فرقی بین نفس پیغمبر و نفس خدا نگذاشته اند!

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۸۴؛ رساله عمره مفرده، ص ۶۲:
«و إِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ و لا حِسَابٌ و غَدًا حِسَابٌ و لا عَمَلٌ.»

خون دل خوردن مرحوم صدر المتألهین و بزرگان از نفهمی مردم

بابا آن نفس، نفس بشری است و محلّ برای کلام نفسی هست اما دیگر خدا که این طور نیست و کیفیت ادراک معانی در ذات پروردگار مثل ادراک ما که نیست که محلّ برای کلام نفسی باشد و چیزهای دیگری که در این زمینه هست. بعد هم ایشان وارد روضه خوانی می شوند و با ذکر مصیبت بر این قوم و مطالبی که مطرح کرده اند، معارضه ای که با حکماء کرده اند، لاطائلاتی که اینها بافته اند و خون دلی که ایشان از اینها [خورده اند می گویند]! «خونین دلی که خورد در همه عمر از گلوی ...»^۱ ایشان هم از آن خون دل هایی که از اینها خوردند یک قدری از آن را به عنوان شکوه و گلایه می گویند و نسبت به این قضیه بحث را تمام می کنند. چون مطلبی ندارد دیگر ما خیلی روی این مسائل توقف نمی کنیم. بعداً این مطالب کلامیه هم می آید.

ثُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ بَعْدَ اتِّفَاقِهِمْ فِي إِعَادَةِ الْجَوَاهِرِ اخْتَلَفُوا فِي الْأَعْرَاضِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ يَمْتَنِعُ إِعَادَتُهَا مُطْلَقاً^۲.

این افراد بعد از اینکه گفتند که جواهر اعاده پیدا می کنند گفتند که آیا اعراض این جواهر هم اعاده پیدا می کنند یا نه؟ بعضی گفتند: اصلاً نمی شود هیچ عرضی اعاده پیدا کند. بنابراین خود شخص به تنهایی می آید، همین! کارهایی که در دنیا انجام داده است نمی آید، حرف هایی که زده است نمی آید، کارهای خلافی که کرده است، حرکات، سکناات و تخیلاتی که کرده است هیچ چیز از اینها نمی آید و فقط خود شخص زنده می شود و وقتی که سر از قبر بیرون می آورد یک کاغذ به دستش می دهند؛ حالا یا از طرف چپ یا از طرف راست به دستش می دهند، همین! هیچ نمی فهمد و نگاه به آن کاغذ می کند و تمام کارهایی که در دنیا انجام داده است همه را پرینت شده در آن فایل خودش تماشا می کند، این روز قیامت می شود! واقعاً اینها اصلاً نمی فهمند و عجیب است! شکر خدا را که ما را از حمقاء نیافرید!

لَأَنَّ الْمَعَادَ إِنَّمَا يُعَادُ بِمَعْنَى فَيَلْزَمُ قِيَامُ الْمَعْنَى بِالْمَعْنَى وَ إِلَى هَذَا ذَهَبَ بَعْضُ أَصْحَابِ الْأَشْعَرِيَّةِ وَ قَالَ الْأَكْثَرُونَ مِنْهُمْ بِامْتِنَاعِ إِعَادَةِ الْأَعْرَاضِ الَّتِي لَا تَبْقَى كَالْأَصْوَاتِ وَ الْأَدْوَارِ لِإِخْتِصَاصِهَا عِنْدَهُمْ بِالْأَوْقَاتِ وَ قَسَمُوا الْبَاقِيَةَ إِلَى مَا يَكُونُ مَقْدُوراً لِلْعَبْدِ وَ حَكَمُوا بِأَنَّهُ لَا يَجُوزُ إِعَادَتُهَا لِلْعَبْدِ وَ لَا لِلرَّبِّ^۳.

چون معاد به معنای اعاده می شود با یک صفت و خصوصیتی که آن را از ابتداء جدا بکند پس لازم می آید که این معنا به آن معنا قائم باشد یعنی آن صفاتی که بعداً می آید قائم به آن صفاتی باشد که در ابتداء و خصوصیت

۱. شعر وصال شیرازی، در وصف امام حسن مجتبی علیه السلام:

خونی که خورده در همه عمر از گلو بریخت *** خود را تهی زخون دل چند ساله کرد

۲. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۶۲.

۳. همان، ص ۳۶۲ و ۳۶۳.

ابتدائیه هست و باید عرض قائم به ذات باشد نه اینکه عرض قائم به عرض باشد. ما که نفهمیدیم اصلاً این چه هست! گفت که خودش هم نفهمید چه دارد می گوید!

وَ إِلَى هَذَا ذَهَبَ بَعْضُ... این مطلب را اینها می گویند: اعراضی که حدّ فاصل با انسان هستند مثل صوت و ادوار و حرکات اینها نمی آیند و اعاده پیدا نمی کنند. چون حرکات و این اصوات اختصاص به وقت دارند و وقت بر نمی گردد و باقی از آن اعراض را به دو چیز [تقسیم می کنند] یکی به آن که در تحت قدرت عبد است مانند کارهای خیر و شری که انجام داده است گفتند که نمی شود؛ نه به عبد و نه به پروردگار هیچ کدام! چون این دنیا دار حساب است و عمل نیست و اگر بخواهد دوبار اینها برگردد لازم‌هاش این است که اینها در آنجا دوباره این کارها را انجام بدهند و با دنیا دیگر فرقی نمی کند.

وَ إِلَى مَا لَا يَكُونُ مَقْدُورًا لِلْعَبْدِ وَ جَوَّزُوا إِعَادَتَهَا وَ ذَكَّرُوا فِي بَيَانِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا أدْلَةً وَاهِيَةً شَحَنُوا بِهَا وَ بَسَانِرَ هَوَسَاتِهِمُ الْكُتُبَ وَ الدَّفَاتِرَ.^۱

[و قسمت دیگر] آن اعراضی است که در تحت قدرت عبد نیست مانند خصوصیات نفسانی که جبراً به واسطه پروردگار در نفس القاء می شود، آنها می شود برگردند و همراه با آن می شوند چون آن دیگر نیازی به فعل و عمل ندارد و هر کدام ادله واهی‌ای که اینها آمده‌اند اینها را متذکر شده‌اند و کتب و دفاترشان را با این ادله و به سایر مطالب پوچ - هوساتِهِم یعنی بی پایه‌ها، شیء بی پایه و سست - پر کرده‌اند.

وَ أَكْثَرُ آرَائِهِمُ الْفَاسِدَةِ فِي الْفُضِيحَةِ وَ الْقَبَاحَةِ مِنْ هَذَا الْقَبِيلِ كَتَعَدُّ الْقُدَمَاءِ وَ اثْبَاتِ الْإِرَادَةِ الْجَزَافِيَّةِ وَ نَفْيِ الدَّاعِي فِي فِعْلِهِ وَ إِبْطَالِ الْحِكْمَةِ فِي خَلْقِهِ وَ كَوْنِهِ تَعَالَى مَحَلَّ الْكَلَامِ النَّفْسِيِّ وَ الْحَدِيثِ الْخَيَالِيِّ وَ ثُبُوتِ الْمَعْدُومِ وَ الْجَوْهَرِ الْفَرْدِ مَعَ مَا يَسْتَلْزِمُهُ مِنْ سُكُونِ الْمُتَحَرِّكِ وَ تَفَكُّكِ الرَّحَى وَ الطَّفْرِ إِلَى غَيْرِهَا مِنَ الْمُؤَهَّاتِ وَ الْمُزَخْرَفَاتِ.

ذکر بعضی از عقاید فاسده اهل بدعت

و اکثر آراء [فاسده] آنها در فضیحت و قباحیت هم از این قبیل است. مثل تعدد قدماء قائل به تعدد چند قدیم و اثبات اراده جزافی پروردگار شدند و داعی را در فعل پروردگار و حکمت را در خلق پروردگار نفی کردند و اینکه خداوند تعالی محلّ کلام نفسی مانند ما است و حدیث خیالی و اخبار خیالی‌ای که در خیال تصور و تحقق پیدا می کنند و برای معدوم ثبوت قائل شده‌اند درحالی که گفتیم که حدّ فاصل بین معدوم و وجود نیست و جوهر فرد قائل شده‌اند یعنی گفته‌اند که غیر از این اشیائی که اینها قابلیت برای صورت دارند یک ماده‌ای داریم به عنوان جوهری است که فرد است و خالی از آن صورت است که اگر انسان قائل به این بشود باید مستلزم این باشد که آن اعراض و اوصافی که بر آن شیء بار می شود به آن ماده سرایت نکند و او ساکن است.

^۱. همان، ص ۳۶۳.

یعنی علاوه بر اینکه اینها ماده و صورت را در حال دوران و حرکت می‌دانند در خود همین، یک جوهر بدون حرکت و بدون صورت و ماده را تصور کردند که او ساکن است و این حرکت را ندارد - عرض کردم همه این بحث‌ها بعدها خواهد آمد - و گفته‌اند که به واسطه انفصال بین آن دایره و آن عمود این از آن جنبه اتصالیه به آن عمود تفکیک دارد که آن‌هم برای خودش یک بحث مادی است که اینها این بحث را در فلکیات کردند و قائل به طفره شدند. اینکه شخصی یا یک شیئی ممکن است بدون توجه به یک علت واسط از یک علت به معلول دوم انتقال پیدا بکند و این حد واسط را نداشته باشد. فرض کنید شخصی می‌خواهد یک نردبانی را طی کند اینها گفته‌اند که چطور یکی می‌تواند از پله اول پایش را روی پله سوم بگذارد و پله دوم را نداشته باشد پس در عالم خلق هم قائل به ثبوت طفره شده‌اند [و همین طور قائل به غیر اینها] از مسائل مموهه و خرافی و مزخرفات شدند.

كُلُّ ذَلِكَ لِرَفْضِ الْحِكْمَةِ وَ مُعَادَاتِ الْحُكَمَاءِ وَ هُمْ بِالْحَقِيقَةِ أَهْلُ الْبِدْعِ وَ الضَّلَالِ وَ قُدُوءُ الْجَهْلَةِ وَ الْأَرْدَالِ شَرُّهُمْ كُلُّهُمْ عَلَى أَهْلِ الدِّينِ وَ الْوَرَعِ وَ ضَرَرُهُمْ عَلَى الْعُلَمَاءِ وَ أَشَدُّهُمْ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْحُكَمَاءِ وَ الرِّبَانِيِّينَ هَذِهِ الطَّائِفَةُ الْمُجَادِلَةُ الْمُخَاصِمَةُ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي الْمَعْقُولَاتِ وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَ الْمَحْسُوسَاتِ وَ يَتَعَاطَوْنَ الْبَرَاهِينَ وَ الْقِيَاسَاتِ وَ هُمْ لَا يُحَسِّنُونَ الرِّيَاضِيَّاتِ وَ يَتَكَلَّمُونَ فِي الْإِلَهِيَّاتِ وَ هُمْ يَجْهَلُونَ الطَّبِيعِيَّاتِ^۱

عاقبت کنار گذاشتن حکمت و دشمنی ورزیدن با حکماء

اینها به خاطر این است که آمدند حکمت را کنار گذاشتند [و با حکماء دشمنی ورزیدند و اینها حقیقتاً اهل بدعت و ضلالت و سردمدار جهل و اراذلی هستند که] شرّ اینها بر اهل دین و ورع است و ضرر اینها بر علماء است. از همه اینها بدتر این طائفه‌ای است که اهل جدل و مخاصمه هستند و اینها افرادی هستند که دارند از معقولات می‌گویند [درحالی که محسوسات را نمی‌شناسند].

شنیدم در مشهد یکی آمده بود و داشت فلسفه می‌گفت و رد می‌کرد. وقتی که دوستان در آن موقع مطالبش را بیان می‌کردند من او را مشمول همین عبارت می‌دانم؛ **و هُمْ لَا يَعْرِفُونَ الْمَحْسُوسَاتِ ...** درحالی که اینها محسوسات را هم نمی‌فهمند چیست! برهان و قیاسات می‌آورند درحالی که اینها دو دوتا چهارتا را نمی‌دانند که چه می‌گویند! [از الهیات سخن می‌گویند درحالی که] در مادیات گیر هستند.

وَ أَكْثَرَ مَا يُجَادِلُونَ بِهِ مِنَ الْمَسَائِلِ الْمُمَوَّهَةِ الْمُزْخَرَفَةِ الَّتِي لَا حَقِيقَةَ لَهَا وَ لَا وَجُودَ إِلَّا فِي الْأَوْهَامِ الْكَاذِبَةِ لَا يَصِحُّ لِمُدَّعٍ فِيهَا حُجَّةٌ وَ لَا لِسَائِلٍ عَنْهَا بَرْهَانٌ وَ إِذَا سُئِلُوا عَنْ حَقِيقَةِ أَشْيَائِهِمْ مَقَرَّوْنَ بِهَا عِنْدَ أَكْثَرِ النَّاسِ لَا يُحَسِّنُونَ أَنْ يُجِيبُوا عَنْهَا فَإِذَا اسْتَعَصَى عَلَيْهِمُ التَّحْقُّقُ أَنْكَرُوهَا وَ جَعَلُوهَا وَ يَأْبُونَ أَنْ يَقُولُوا لَا نَدْرِي اللَّهُ أَعْلَمُ وَ رَسُولُهُ .

بیشتر چیزهایی که اینها جدل می‌کنند از مسائل مموهه و مزخرفه‌ای است که اصلاً اینها حقیقتی ندارد

^۱ . همان.

مثل همین اعاده معدوم که اصلاً وجودش فقط در وهم هست. هیچ مدعی در اینها حجت صحیحی را نمی‌تواند اقامه کند و برهانی برای سائل از اینها وجود ندارد و اگر اینها از حرف‌هایی که [راجع به حقیقت اشیاء نزد مردم] می‌زنند مورد سؤال قرار بگیرند و در مطالبی که می‌گویند موشکافی بشود، نمی‌توانند از مبانی خودشان حتی جواب بدهند! وقتی که بحث در آنها سفت بشود، اصلاً اینها را کنار می‌زنند و انکار می‌کنند و می‌گویند که الله و رسول او اعلم است. وقتی هر جا گیر می‌کنند می‌گویند که **الله و رَسُولُهُ أَعْلَمُ**؛ آنها می‌دانند، ما خبر نداریم! می‌گوییم که آقا سوره توحید ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾^۱ چه معنا دارد؟ [می‌گویند که] **الله و رَسُولُهُ أَعْلَمُ**. این آیه‌ای که می‌گوید: ﴿هُوَ أَلَّأَوَّلُ وَآلَآخِرُ﴾^۲ [چه معنا دارد؟] [می‌گویند که] **الله و رَسُولُهُ أَعْلَمُ**! زهرمار اعلم! پس برای چه خدا آمده این را گذاشته است که تو بخوانی؟! ﴿وَالظَّهَرُ وَآلُ الْبَاطِنِ﴾^۳ به چه معنا است؟ **الله و رَسُولُهُ أَعْلَمُ** ما نمی‌دانیم و ما در روایات باید [پیدا] کنیم؛ «**فَرُدُّوا إِلَيْنَا عِلْمَهُ**» یا **رُدُّوا عِلْمَهُ إِلَى اللَّهِ و رَسُولِهِ** در این صورت علم این آیات را اصلاً به آنها برمی‌گردانیم. [علم را] در قضیه ولایت و توحید به آنها برمی‌گردانیم. می‌گوییم که نهج البلاغه [پس چیست؟] می‌گویند که نهج البلاغه سند ندارد! پس روایات امام رضا علیه السلام که راجع به توحید است و سند دارد چطور است؟ می‌گویند که **الله و رَسُولُهُ أَعْلَمُ**! این را ما نمی‌دانیم! خب از اول بگو که ما نمی‌فهمیم، چرا می‌گویی که سند ندارد؟! چرا وقتی گیر می‌کنی می‌گویی که سند ندارد؟! حالا هم که می‌گویند که زیارت عاشورا سند ندارد!

ردّ زیارت عاشورا توسط یکی از اهل علم به دلیل مخالفت با تقیه

آقا در آمده است می‌گوید که زیارت عاشورا خلاف تقیه است و هر چه که خلاف تقیه باشد مردود است. بنابراین چون در زیارت عاشورا لعن هست ما زیارت عاشورا را قبول نداریم چون خلاف تقیه است. پس روایاتی که در آن لعن کرده است را چه می‌فرمایید؟! آنهایی که امام حسین علیه السلام خودش در روز عاشورا لعن کرد، عمر سعد و بقیه را و آن فحش‌هایی که داد «**أَلَا وَ إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ: بَيْنَ**

^۱ . سوره اخلاص (۱۱۲) آیه ۱. الله شناسی، ج ۲، ص ۱۸۴:

«بگو که اوست تنها الله که متّصف به صفت احدیّت در ذات است.»

^۲ . سوره حدید (۵۷) آیه ۳. الله شناسی، ج ۲، ص ۲۵۷:

«اوست اوّل، و اوست آخر.»

^۳ . سوره حدید (۵۷) آیه ۳. الله شناسی، ج ۲، ص ۲۵۷:

«و اوست ظاهر، و اوست باطن.»

^۴ . عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۱؛ مطلع انوار، ج ۸، ص ۷۸.

السَّئِلَةُ وَالذَّلَّةُ؛ وَ هَيَّاهُ مِنَّا الذَّلَّةُ»؛^۱ این زنازاده پسر زنازاده، اینجا خلاف تقیّه نیست؟! حرف خود امام حسین در روز عاشورا را چه می گویی مردک؟! حالا تو زیارت عاشورا را بگو که سند ندارد خود عاشورا چطور است؟! نه نه اینها هم قبول نیستند! **إِنَّا نَرَدُّ عِلْمَهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ!** فقط یک تقیّه را گرفته اند! آقا این که کار نشد!

تلمیذ: آن هم به وسیله روایاتی که سند ندارد و یا روایات ضعیف است اثبات می کند.
استاد: نه! اصلاً ضعیف نباشد و صحیح هم باشد، می گوید: خلاف تقیّه است. وقتی قرار باشد کسی کنار بگذارد خب کنار بگذارد. [بگویند که] ما قبول نداریم، ما قبول نداریم راحت است!
اتفاقاً همین مشکل برای ما هم پیش آمده است. می گفتیم که آقا دودوتا چهارتا! می گفتند که ما اصلاً کاری به شما نداریم و ما همین هستیم. مگر نمی گفتند؟! شما که از این حرف ها زیاد شنیده اید که می گفتند: ما همین هستیم. پس چرا حرف می زنید؟! از اول حرف نزن!! مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - هم همین طور بود که ما همین هستیم؟! پس این کتاب ها را برای چه نوشته است؟! از اول یک چیز می نوشت که ما همین هستیم و دست مردم می داد!

تلمیذ: ... در روایاتی که هست تخصیص
استاد: بله، وانگهی مگر شما می خواهید زیارت عاشورا را در شبکه بی بی سی بخوانید؟! بابا یک مجلس روضه هست چندتا می خواهند زیارت عاشورا بخوانند یا مثلاً برو پیش خودت بخوان. این همه حماقت! **أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْجِمَاقَةِ** همین است!

واقعاً خدا این آخوند را رحمتش کند و این صدر المتألهین را بیامرزد، واقعاً راست می گفت و واقعاً مزه اش را چشیده است که گیر این الاغ ها افتاده است و از این افراد چه درد دلی واقعاً دارد که نه می فهمند و نه می خواهند بفهمند!

مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - از نجف آمده اند، شخصی آمده است - چند سال پیش فوت کرد - شروع کرده است از مثنوی بد گفتن که چه کرده و این مثنوی نمی فهمد و اصلاً چه کرده است و ... ایشان می گفتند که من رفتم مثنوی آوردم و همین طوری فالی باز کردم و گفتم که آقا بخوانید و معنا کنید ببینم چیست! می گفتند که ماند! گفتم که آیا تو یک دفعه مثنوی را تا آخر خواندی؟ می گفتند که به جدم [قسم که] یک خط مثنوی را نخوانده بود! همین طوری [گفته بود] این نجفی ها که از نجف آمده است معلوم است که این اصلاً نمی فهمد. خب آقا بخوان!

^۱ . اللهوف، ج ۱، ص ۹۷؛ لمعات الحسین علیه السلام، ص ۷۱.

لزوم پیگیری و تحقیق پیرامون مطالب بزرگان و اولیا الله

به خدا ما مطالبی که از مرحوم آقا می شنیدیم خودمان به دنبال آن می رفتیم و تحقیق می کردیم. فقط [به شنیده‌ها] اکتفا نکنید، وضع ما این طوری بود! آن وقت حالا همین طوری هرّی [یک چیز را می گویند] آخر روی چه حسابی است؟ این سند ندارد، آن چه ندارد، این ضعیف است و این فلان است اگر هم صحیح باشد [می گویند که] ما علمش را نمی دانیم و هیچ، خودشان را راحت می کنند. خب از اول بگو، چرا این قدر مردم را گرفتار و بیچاره می کنی؟!

واقعاً عجیب است ها! یعنی همین چند کلمه مرحوم آخوند را انسان بگذارد و... می آیند خودشان را بر یک مسائل موهمه و مشوهه می بندند و بعد دست هم در گوششان می گذارند. هیچ نمی فهمند! دستشان در گوش را فشار می دهند. وقتی ذهن بسته می شود [دستشان را در گوش] فشار می دهند. حالا هرچه شما بگویید، این نمی شنود و می گوید که ما همین هستیم، شما برای خودت باش و ما برای خودمان هستیم. ما با شما کاری نداریم، شما هم کاری نداشته باش. پس چرا بلندی می شوی و می روی با او حرف می زنی؟! بلند می شوی می روی ارشادش کنی؟! بگذار کارش را بکند. وقتی شما این حرف را داری می زنی پس چرا خودت داری خلافتش را عمل می کنی؟! چه جوابی هست؟! ما همین هستیم! اینجا دیگر هیچ چیزی وجود ندارد و هیچ راه و مسئله‌ای در این صورت نیست.

نَعَمْ عِبَارَاتُهُمْ فِي غَايَةِ الْفَصَاحَةِ وَالْفَاطُظُ فِي نَهَايَةِ الْجُودَةِ وَالْمَلَاخَةُ فَيُورِدُونَ تِلْكَ الْهَوَسَاتِ الْفَاسِدَةَ وَالْعَقَائِدَ الرَّدِيَّةَ بِأَفْصَحِ الْعِبَارَاتِ وَيَكْتُوبُونَهُ بِأَوْضَحِ الْخُطُوطِ فِي أَصْحَ الْأَوْرَاقِ وَيَسْمَعُونَ الْأَحْدَاثَ وَالْعَوَامَ وَيُصَوِّرُونَهَا فِي قُلُوبِهِمْ وَيُمْكِّنُونَهَا فِي نَفْسِهِمْ بِحَيْثُ لَنْ يَنْمَحِيَ أَصْلًا.^۱

خیلی قشنگ صحبت می کنند و این هوسات فاسده و عقائد ردیه را وارد می کنند با أفصح عبارات و اینها را با اوضح خطوط می نویسند و اینها را در سر عوام و در سر افراد حدّث، جوان، تازه به دوران رسیده و هنوز عقلش کامل نشده وارد می کنند و اینها را در نفوسشان تمکین می دهند و تثبیت می کنند مثل اینکه اصلاً از بین نمی رود! هرچه دیگر می گوییم در سر این عوام نمی رود!

وَمَعَ هَذِهِ الدَّوَاهِي وَالْمَحَنَ كُلِّهَا وَالْمُصِيبَةُ عَلَى أَهْلِ الدِّينِ يَدْعُونَ أَنَّهُمْ بِهَذِهِ الْعُقُولِ النَّاقِصَةِ وَالْأَفْهَامِ الْقَاصِرِ يَنْصَرُونَ إِلَى الْإِسْلَامِ وَيُقَوِّونَ الدِّينَ وَإِلَى يَوْمِنَا هَذَا مَا سَمِعْنَا يَهُودِيًّا تَابَ عَلَى يَدِ وَاحِدٍ مِنْهُمْ وَ لَا نَصْرَانِيًّا أَسْلَمَ وَ لَا مَجُوسِيًّا أَمِنَ بَلْ تَرَاهُمْ بِأَدْيَانِهِمْ إِذَا نَظَرُوا آرَاءَ هَؤُلَاءِ الْمُجَادِلَةِ أَعْلَقَ أَوْثَقَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِهِمْ عَلَى الدِّينِ وَ إِفْسَادِهِمْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ مِنْ عَجِيبِ الْأَمْرِ أَيْضًا.^۲

با این داعیه‌ها و مصیبت‌های بزرگ، اینها با این عقل‌های ناقص و فهم‌های [قاصری] که دارند ادعا

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۶۳ و ۳۶۴.

^۲ . همان، ص ۳۶۴.

می‌کنند که ما هستیم که اسلام را کمک می‌کنیم و دین را تقویت می‌کنیم و ما نفهمیدیم که یک یهودی بر دست یکی از اینها توبه کند!! شما اگر به دین یهودی و نصرانی و مجوسی نگاه کنی از اینها بهتر است! می‌گوید که دین آنها بهتر از اینهاست و واقعاً هم راست می‌گوید. چون او معتقد است اما این الاغ معتقد نیست! یعنی اعتقاد آن یهودی به دین خودش بیشتر از اینها به این دین است، دین آنها اعلی و اوثق است. **نَعُوذُ بِاللّٰهِ** از شرور اینها بر دین و افسادشان بر مؤمنین.

شما همین امروزه دارید می‌بینید، همین امروزه اوضاع را نمی‌بینید؟! این مبارزات و مقابله‌هایی که دارد با مکتب و مرام مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در همین حوزه دارد انجام می‌شود. خصوصیات را نگاه کنید هیچ‌وقت تابه‌حال شده است بروند کتاب را بخوانند و بگویند که اینجا کتاب ایراد دارد؟! [فقط همین‌طوری می‌گویند که] اینها این‌طوری هستند و اینها ضد انقلاب هستند! ضد انقلاب به چه و به چه کسی می‌گویند؟! به کسی که نماز جمعه نمی‌آید؟! چند نفر از این آقایان نماز جمعه می‌روند؟! شما در نماز جمعه طهران نگاه کن همه آنهايي که انقلابی هستند می‌آیند صف اول می‌نشینند؟! چهارتایشان می‌آیند، سه‌تایشان می‌آیند، هفته دیگر دو تایشان می‌آیند. آیا همه آنها می‌آیند؟! اینهایی که همه انقلابی هستند بلند می‌شوند می‌آیند یا همه دروغ است؟ اینهایی که خودشان انقلابی هستند در مجالس خصوصیشان هم همین‌طوری هستند که جلوی مردم هستند؟! یا از بالا تا پایین همه چیز در مجالسشان می‌گویند؟! اینها را که دیگر همه می‌دانند!

بله، وقتی جلوی مردم قرار می‌گیرند یک زبان تا مکه درمی‌آورند! ولی در مجالس خصوصی‌شان، حرف‌هایی که برای همدیگر می‌زنند و آنهایی که در گوش همدیگر می‌گویند، چطور است؟ آیا آنها هم همان است [که جلوی مردم می‌گویند]؟! اگر که این‌طور است بسیار خب! ما با خودمان یک نوار می‌آوریم هر جا می‌رویم نوار را می‌گذاریم، پس انقلابی می‌شویم! ما هم داد می‌کشیم زنده باد! بعد هم هر کاری بخواهیم بکنیم اسممان را آقای انقلابی می‌گذارند! اما حرف‌هایی که خودشان در مجالس خصوصی خودشان می‌زنند و افکاری که خودشان بین خود و خدا دارند آنها هم انقلابی هست؟! اگر واقعاً باشند دستشان را می‌بوسیم، واقعاً باشند ها!

دلیل اینکه چرا نیستند این است که چون می‌خواهند بیایند مقابله کنند اما وقتی خیط می‌کنند می‌گویند که آقا قضیه را ببند، این دلیلش است! می‌خواهند بیایند مقابله کنند وقتی خراب می‌شود می‌گویند که آقا ببند و این حرف را زن. پس معلوم است حقه‌بازی و کلک است. اگر واقع است خودت هم بیا! حالا که زیارت عاشورا زیر سؤال می‌رود چرا می‌گویی که نه، کسی نگوید؟! چرا می‌آیی سانسور می‌کنی؟! گفته یا نگفته است؟! خودت بیا و اعتراض کن! [چیزی نمی‌گویی] چون خودت زیر سؤال می‌روی؟! پس معلوم است که کلک هستی! معلوم است قضیه کلک است! و همیشه اسلام به این طیف مبتلا بوده است.

اندازه‌گیری مطالب و حقایق براساس مصالح، در مرام و مکتب اولیاء

[اما در مرام مرحوم آقا] همیشه مطالب و حقایق براساس مصالح اندازه‌گیری می‌شد نه خود! این حکایت از چه می‌کند؟ چون دگم نبودند و ایشان خط و خطوط نداشت و باز بود! اگر جایی مطلبش اشتباه بود می‌گفت که بیا بگویند که اشتباه است نه اینکه چون ایشان هستند و ما باید تعصب داشته باشیم و... اگر داشته باشیم ما در خط ایشان نیستیم!

یک قضیه‌ای راجع به یک مسئله‌ای به نظر آمد که خواستم این قضیه را توضیح بدهم و مسئله را روشن کنم. شنیدم یک بحثی شده است حالا من اصلاً نمی‌توانم این مطلب را مطرح کنم. اگر شخصی و فرد بزرگی مطلبی بگوید حالا ما هم یک چیزی بگوییم مطلب ما باید مورد قبول قرار بگیرد؟ مسئله و قضیه این طور نیست. من یک مطلب را می‌گویم، آن مطلب من باید با معیارهایی که متیقن، مبرهن، واضح و روشن است سنجیده بشود اگر درست است پذیرفته بشود و اگر درست نیست رد بشود. ما این مسیر را طی می‌کنیم و این را هم به شما رفقا بگوییم که اگر گفتن آن به رفقای دیگر چندان نیاز نیست اما ما طلبه‌ها باید براین اساس حرکت کنیم. اگر می‌خواهید به جایی برسید دست از خرافات و تعصبات بردارید والا صاف به همه و تک تک شما می‌گویم، این را هم که دارم می‌گویم نه تواضع است و نه شکسته‌نفسی است و نه سجاده آب کشیدن است و تسبیح بلند کردن است فردا روز قیامت نگویند که ما پیش فلانی بودیم و به جایی نرسیدیم ها! چون من این را دارم از بعضی‌ها می‌بینم! فردا در روز قیامت من در پیشگاه خدا می‌گویم که من به اینها گفتم که اگر می‌خواهید به جایی برسید عقلتان را به کار بیندازید نه احساساتتان را! فقط یک جمله دارم! اگر این کار را کردیم در مسیر آقا هستیم والا هزار دفعه قرآن روی سرمان بگذاریم انگار نه انگار که گذاشته‌ایم! دیگر بالاتر از این؟! تمام قرآن را روی سرمان بگذاریم عین خوارج شدیم خوارج هم چه بودند؟ همین الاغ‌ها بودند! خوارج که دم نداشتند خیلی هم قشنگ و جوان و اهل قوم و عشیره بودند ولی الاغ بودند! الاغ یعنی همین کسی که عقلش را کنار بگذارد چون من پسر آقا هستم پس حرف من درست است، این الاغ و حمار است! عقلش را کنار بگذارد چون من یک مقداری بهتر می‌فهمم پس حرف فلانی باید قبول باشد تا کار به آنجایی برسد که **نَعُوذُ بِاللّٰهِ، نَعُوذُ بِاللّٰهِ**، شنیده بشود که خدای نکرده اگر امام زمان عجل الله تعالی فرجه یک حرفی زده است... وای! ﴿فَإِنَّ تَذٰهَبُوْنَ﴾^۱ قضیه چیست؟! چه حرف‌هایی است که ما داریم می‌شنویم؟! تمام زندگی ما برای همین قضیه است! همه حیات و بود و نبود ما برای همین است والا بلند شویم پی کارمان برویم.

^۱ . سوره تکویر (۸۱) آیه ۲۶.

ترجمه: «پس شما به کجا می‌روید؟!» (محقق)

این حرف‌ها یعنی چه؟! مقام تخیل با مقام واقعیت دوتا است. اگر شما شنیدید که مرحوم قاضی یک حرفی به آقای بیات زد، آن آقای بیات در تحت تربیت و ولایت آقای انصاری بود، به امام زمان چه مربوط است؟! قضیه امام زمان و ولی خدا قضیه آقای حداد و آقا است. ممکن است آقای حداد یک حرفی به یک کسی بزند بعد آقا بگویند که نه، این حرف را گوش نده؟! اصلاً امکان دارد؟! اصلاً به تصور می‌آید؟! چه ربطی دارد؟! اصلاً چه قیاسی در اینجا بکنیم؟! وقتی آقا می‌فرمودند که من درقبال آقای حداد صفر هستم و خودشان هم در عمل این را [نشان می‌دادند] اصلاً ایشان درقبال آقای حداد تصور حرف دیگر نمی‌کرد، نه برای خود و نه برای دیگران! ما این را می‌دیدیم. خدا شاهد است می‌دیدیم، **و الله و ربّ الکعبة** ما این را از مرحوم آقا می‌دیدیم!

تلمیذ: ببخشید این نقض کلام خودتان است پس شما چطور در مقابل کلام و صحبت‌های مرحوم آقا تحقیق می‌کردید؟!

استاد: مرحوم آقا خودشان به ما این راه را یاد داده‌اند. ببینید قضیه دوتا است. یک وقتی ایشان به ما می‌گفتند که فلانی اینکه من می‌گویم را باید انجام بدهی. این را دیگر تحقیق نمی‌کردیم. ما خودمان پیش ایشان می‌رفتیم مثلاً نظرمان را نسبت به یک مسئله فقهی می‌گفتیم و بعد می‌گفتیم که نظر شما چیست؟ ایشان می‌گفتند که بااینکه نظر فقهی شما این است ولی این کار را بکنید. این یک مسئله جدا است.

اما یک وقتی نه! مبنا فرق می‌کند. عین همانی که مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در [کتاب] ولایت فقیه آورده‌اند راجع به حکمی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علیه السلام کردند که برو در آن قضیه ماریه قبطیه،^۱ حضرت فرمودند: با تحقیق بروم یا بدون تحقیق؟! حضرت فرمودند که برو تحقیق کن! این امیرالمؤمنین اینجا قضیه را چه فهمید؟ یک چیزی به ذهنش خورد یا نخورد؟ اگر نمی‌خورد که نمی‌گفت! معنایش این است که رسول خدا در اینجا این روش را که انتخاب کرده است آن روش را هم خودش جزو فرمول قضیه گذاشته است! یک وقتی قضیه را می‌بندد و می‌گوید که آقا مطلب همین است برو سر فلانی را بزن. می‌رود بزند می‌بیند دارد نماز می‌خواند برمی‌گردد می‌گوید که یا رسول الله این در حال نماز بود. وقتی پیغمبر می‌گوید که برو سرش را بزن یعنی دارد نماز می‌خواند که هیچ اگر خدا هم هست برو بزن! بین نماز یا غیر نماز فرقی نمی‌کند. پیغمبر حدود و ثغور این قضیه را می‌بندد. به دومی می‌گوید که بزند [نمی‌زند] سومی به امیرالمؤمنین می‌گوید، تا می‌رود می‌بیند رفت، تمام شد.^۲ بعداً گفتند که اگر این شخص زنده بود، دو نفر بعد از من مخالفت نمی‌کردند. این همان شخصی بود که رئیس نهروان بود و در جنگ صفین هم بود.

^۱ . مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۲، ص ۲۲۵؛ ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۱، ص ۱۴۲.

^۲ . البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۲۹۸. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۳، ص ۵۱.

اما یک وقتی نه! خود مسیر برای طرح قضیه را باز گذاشته است، در آن موارد که باز گذاشته مسئله این طور است. برای خود انسان هم اتفاق می افتد. من باب مثال در بعضی موارد اتفاق افتاده رفقا و دوستان می آیند می گویند که این طور است. من می گویم که نه! فقط همین قسم است یعنی با توجه به ذهنیاتی که برای من نسبت به یک مطلب هست، این باید به این کیفیت انجام بشود. حالا نمی توانم خصوصیاتش را بگویم یا به طور کلی اصلاً مسئله از این دایره چیز خارج است و خیلی ارتباطی با مصالح و مفاسد خارجی ندارد. ولی آن خیلی حالا مورد شد و ندر است.

تشویق و تأیید علامه طهرانی نسبت به نظر دادن پیرامون مسائل همراه با تحقیق

ولی در غالب از مسائل اصلاً بنای ما بر این است که هر عملی که انجام می دهیم اولاً منطبق بر آن مبانی باشد و ثانیاً عقل در اینجا دخالت مستقیم داشته باشد. وقتی که مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - به من می گویند که برو کتاب را بخوان و نظرت را بگو. من می آیم به ایشان می گویم که هنوز من نظر مخالفین را ندیده ام تا اینکه نسبت به نظر شما قضاوت بکنم، چرا ایشان با انگشت به من اشاره می کنند و رو به آقا سید محمدصادق می کنند و سه بار می گویند که احسنت، احسنت احسنت؟! این به خاطر چیست؟! به خاطر این است که می گویند: راه من این است. غیر از آن مسائل تبعیدی و مسائل خاص، بقیه این است. این قسم انجام بده فهمت باز می شود! این قسم انجام ندهی فهمت باز نمی شود.

لذا شما می بینید حرف آقا را می گیرند و ۱۸۰ درجه این طرف می کنند. فهم ندارند! مطلب آقا را می شنوند، ۱۸۰ درجه برمی گردانند. چون نخواستند فهمش را به کار بیندازد اما اگر کسی مبنای آقا دستش بیاید یک حرف آقا را بشنود می فهمد این حرف آقا هست یا نیست، این از آقا صادر می شود یا نمی شود؟ این می شود بر بیاید یا نه؟ اینها چیزهایی است که اصل و اساس بر این است.

ما مثل درویش ها و سایر طرق دیگر نیستیم که به هر کیفیتی هر چه بگویند [عمل کنیم] عین موشی که کنار گربه نشسته است و مواظب است گربه او را نخورد، این طوری سر را خم می کنند، عکس ها را ندیده اید؟ جلوی پیر سر خم می کنند و حالا او هم یک کلاه گذاشته است و سرش به سقف رسیده و ریش تا اینجا و سیل تا کجا است! این این طوری می شود. بروید گم شوید، این حرف ها و بازی ها چیست؟ این خر درست کردن و یابو تحویل دادن است!

مکتب ائمه علیهم السّلام، مکتب فهم

در مکتب امام صادق علیه السّلام امام صادق می گوید که بلند شو بحث کن و بفهم. امام رضا علیه السّلام

می‌گوید که باید بفهمی، راه من را یکی یکی باید بفهمی! وقتی که فهمیدی برحسب موارد، خودت آن وقت می‌توانی بروی یا نروی. تحقیق کنی یا تحقیق نکنی، بیا بفهم و حقیقت ما را دریاب آن وقت می‌فهمی!

مطالبی که مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - از آقای حداد می‌شنیدند روی آن فکر می‌کردند نه اینکه هرچه ایشان بگویند [عمل کنند]، ایشان بگویند که آن‌طور است و آقا بگویند که بله بله درست است! من یادم هست ایشان فکر می‌کردند و چون ایشان را یک فرد حق می‌دانستند فکرشان را وقتی به کار می‌انداختند از آن ناحیه افاضه می‌شد و به آن نکته می‌رسیدند، این کمال می‌شود! حالا اگر ایشان یک حرفی می‌زدند و ایشان می‌گفتند که بله درست است. اگر خلافتش را فردا بگویند [چه می‌شود]؟! ولی وقتی که حق را می‌گویند، فردا اگر قضیه مخالف پیش بیاید قشنگ می‌تواند هضم کند، هم آن را در جای خودش قرار می‌دهد و هم این را در جای خودش قرار می‌دهد. چون مطلب را فهمیده است.

تلمیذ: بعضی‌ها این در ذهنشان هست که ما باید با عقل جلو برویم. معنائش چیست؟ یعنی بیاییم مخالفت کنیم؟!

کیفیت کمک گرفتن از عقل برای رسیدن به ملاکات کلام اولیاء

استاد: مخالفت نیست. مخالفت یعنی عقل را در راستای صحیح سوق دادن و حرکت کردن، این معنائش است. اگر فهمیدیم، فهمیدیم و اگر نفهمیدیم سؤال می‌کنیم اما نه اینکه بیاییم مخالفت کنیم و بگوییم که نه غلط است و اینها به درد نمی‌خورد. یعنی انسان عقل را حرکت بدهد با مبنا و با آن خصوصیات که لا یتغیر هست و اصولی که قابل تغییر و قابل تبدیل نیست، با آن کیفیت عقل خودش را به همان ملاکی که ولی به آن ملاک رسیده است برساند.

تلمیذ: فقط اینها تحت چند اوامر هست بعضی از آنها صرفاً تعبدی است.

استاد: بله، بعضی از آنها تعبدی است.

تلمیذ: ولی بعضی برای تقویت عقل و درایت و فهم است.

استاد: احسن، برای فهم است. اینها خیلی مهم است و اینها است که رشد می‌دهد؛ یعنی هم رشد نفسی می‌دهد و هم رشد عقلی می‌دهد و هم موجب ثبات می‌شود. این افراد ثبات قدم دارند اما افراد دیگر نه! هر بادی بیاید به هر وضعی به هر کیفیتی بخواهد اینها را می‌برد.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد